آن بَرسَرِ گَنْجَست که ...

(جَلْبِ اِنْتِباه به ریزه‌کاری بیْتی از سَعدی)

جویا جهانبخش

چکیده:
نویسنده در نوشتار پیش رو بیت «آن بر سر گنجست که چون نقطه به کنجی بنشیند و سرگشته چو پرگار نباشد» از سعدی شیرازی را مورد مداقه قرار داده است. از این رو، نخست دیدگاه شارحان پیرامون این بیت را بیان داشته و سپس، نظر خود را در شرح بیت اظهار می نماید. به زعم وی، سعدی در بیت مذکور گوشه چشم شاعرانه ای به یک سنت کتابتی و رسم الخطی روزگار خویش داشته و با تکیه بر آن، در کنار معنای اصلی، تصویر هنرمندانه دیگری را به ذهن القا کرده است. آن تصویر، به شیوه کتابت حرف گاف بازمی گشت که در آن روزگاران، شایع بود که بسیاری از کاتبان، برای نشان دادن تفاوت کاف و گاف، گاف را به ریخت همان کاف می نوشتند و آنگاه نقطه یا نقطه هایی روی آن می نهادند تا از کاف متمایز شود. اعتقاد نویسنده بر آن است که در کنار آن معنای اصلی بیت که کم و بیش مورد نظر شارحان است، این تصویر را به ذهن می آورد که وقتی نقطه بر سر کاف می نشیند، آن را گاف می کند. یعنی هر گاه نقطه بر سر کنج بنشیند، آن را گنج می گرداند. درواقع، نقطه ای که بر سر کنج نشسته است، بر سر گنج نشسته؛ درست چونان کسی که نقطه وار و کناره جویانه و خلوت گزینانه به کنجی می نشیند، چنین کسی هم بر سر گنج نشسته است.

کلیدواژه:
سعدی شیرازی، غزل سعدی، سنت کتابت، معنای شعر، شرح شعر، رسم الخط حرف گ، کتابت حرف گ.

از دِلآویزتَرین و شَکَرخیزتَرین غَزَلهایِ دِلنَوازِ شیْخِ شیرینْ‌سُخَنِ شیراز، «سَعدی» بی‌هَنباز، یکی، این سُرودهٔ شگَرف است از «طَیِّباتِ» او:

آن بِـــهْ کـــه نَظَـــر باشَـــد و گُفْتـــار نَباشَـــد
تـــا مُدَّعِـــی انْـــدَر پَـــسِ دیـــوار نَباشَـــد

آن بَرسَـــرِ گَنْجَســـت[1] که چون نُقْطـــه به کُنْجی
بنْشـــینَد و سَرگَشْـــته چـــو پَـــرگار نَباشَـــد

ای دوســـت! بَـــرآور دَری از خَلْـــق بـــه رویَم
تـــا هیـــچ کَسَـــم واقِـــفِ أَسْـــرار نَباشَـــد

مَنْ‌خواهَـــم و مَعْشـــوق و زَمینـــیّ و زَمانـــی[2]
کاو باشَـــد و مَـــن باشَـــم و أَغْیـــار نَباشَـــد

پَنْدَم مَـــدِه ای دوســـت! که دیوانهٔ سَرمَســـت
هَرگِـــز بـــه سُـــخَن عاقِل و هُشْـــیار نَباشَـــد

با صاحِـــبِ شَمْشـــیر مَبـــادَت سَـــر و کاری
إِلّا بـــه سَـــرِ خویشـــتَنَت کار نَباشَـــد

سَهْلَســـت به خـــونِ مَن اگـــر دَســـت بَرآری
جـــانْ‌دادنِ در پـــایِ تـــو دُشْـــوار نَباشَـــد

ماهَـــت نَتَوان خوانْـــد[3] بدین صـــورَت و گُفتار[4]
مَـــهْ را لَـــب و دَنْـــدانِ شَـــکَربار نَباشَـــد

۱. در چاپ سنگیِ ویراستهٔ شوریده: گنجیست.
۲. در بَعضِ نُسَخ: زمانی و زمینی.
۳. در بَعضِ نُسَخ: گفت.
۴. در بَعضِ نُسَخ: بدین صورت شیرین.

وٰان سَـــرْوْ کـــه گویَنـــد به بـــالایِ توباشَـــد،[5]
هَرگِـــز بـــه چُنیـــن قامَـــت و رَفْتار نَباشَـــد

مـــا توبه شکَســـتیم، کـــه در مَذْهَبِ عُشّـــاق،
صوفـــی، نَپَســـندَند کـــه خَمّـــار نَباشَـــد

هَر پـــایْ کـــه در خانـــه فُرورَفت بـــه گَنْجی،
دیگـــر هَمـــه عُمْـــرَش سَـــرِ بـــازار نَباشَـــد

عَطّار کـــه در عیْنِ گلابَســـت، عَجَب نیســـت
گـــر وَقـــتِ بَهـــارَش سَـــرِ گُلـــزار نَباشَـــد

مَـــردُم هَمـــه دانَنـــد کـــه دَر نامهٔ ســـعْدی،
مُشکیســـت کـــه دَر کُلْبـــهٔ[6] عَطّـــار نَباشَـــد

جان در سَـــرِ کارِ توکُنَد سَـــعْدی و، غَم نیســـت؛
کان یـــار نَباشَـــد کـــه وَفـــادار نَباشَـــد[7]

در ایـن غَـزَلِ شـیْخ - عَلَیْـهِ الرَّحْمَه -، و این‌گونـه غَزَلهـایِ او، باریکیهایِ هوشْـرُبای و فَرَحْفَزایی که مَردُمِ سُـخَنْدان را در وَجْد آرَد، کَم نیست؛ و از آن جُمله، یکی، این که می‌فرمایَد:

آن بَر سَـــرِ گَنْجَســـت که چون نُقْطه به کُنْجی
بنْشـــینَد و سَرگَشْـــته چـــو پَرگار نَباشَـــد

به گُمانِ این دانِش‌آموز - عَفَا اللهُ عَنْه! -، سَعدی، در بیْتی که خواندید، ظَرافَتی فوقِ عادَت به خَرج داده است؛ و در شگفتم که گُزارندگانِ غَزَلِ شـیْخ که مَردُمانِ سُخَنْ‌شناسِ ناموَری نیز در زُمْرهٔ ایشان‌اند، تا آنجا که مَنْ بَنده دیده‌ام و بَرَسیده - و البتّه ادّعایِ اِستِقْصایِ تام نیـز نَدارَم -، هیچْیک، از دَرِ جَلْـبِ اِنْتِباهِ خوانَنـدگان به ریزه‌کاریِ مُضْمَر در سُـخَنِ او بَرنیامَده‌اند.

نَخُست بنگَریم شارِحان چه گُفته‌اند؟

زنده‌نام نورالله ایزدپَرَست (۱۲۸۹ - ۱۳۷۱ هـ. ش.) که از عُشّـاقِ سَعدیِ شـیرازی بـود و از پیشـگامانِ گُزارِش‌نویسـی بـر غَزَلیّاتِ او، در شَـرحِ این بیْتِ شیخِ أَجَل نوشته است:

«آن که چون نقطه به کنجی نشیند و چو پرگار سرگشته نباشد برسر گنج اسـت. برسـر گنج اسـت = دولتمند اسـت. چون + چو= مانند. نقطه= مرکز دائره. چو پرگار سرگشته = مانند پرگار به هر سوی گردنده».[8]

روانشاد اُستاد دکتر سَیّدخَلیلِ خَطیب رَهبَر (۱۳۰۲ - ۱۳۹۳ هـ. ش)، در شرحِ بیْت، به ذِکرِ مَعنایِ آن بَسَنده کرده است و نوشته:

«آن کـس پای بر گنج نهاده اسـت که نقطه‌سـان دامـن صحبت از خلق فراهـم چینـد و گوشه‌نشـین شـود و پـرگارْوار سـرگردان به ایـن در و آن در روی نیـاورد».[9]

زنده‌یاد اُستاد کاظِمِ بَرگ نیْسی (۱۳۳۵ - ۱۳۸۹ هـ. ش)، در گُزارِشِ این بیْت نوشته است:

«**بَرسَرِ گنج بودن:** برسَرِ گنج نشسـتن. به کنایه یعنی «به مُراد و مَقصودِ خـود رسـیدن». **چـون:** مِثْلِ، مانَندِ. **نُقطه:** در این‌جا یعنـی «مَرکزِ دایره». **سَرگشته:** سَرگردان. معنایِ تَحتُ‌اللَّفظیِ این واژه یعنی «کسی که سَرَش گـردان اسـت» نیز مـوردِ توجّه اسـت. **پَـرگار:** ابزارِ هندسـی برایِ کشـیدنِ دایره. پَرگار، دو سَـر دارد: یک سَـرِ آن (پایش) ثابت اسـت و مرکزِ دایره را تشکیل می‌دهد و سَرِ دیگرش گردان است، پَس پَرگار «سَرگشته» است. **معنیِ بیت:** کسی به گَنجِ مُراد و مَقصودِ خود رسیده است که مانندِ مرکزِ دایره در گوشـه‌یی آرام بِنِشـیند و مانندِ پَرگار، سَرگشـته و سَـرگردان به هر سو نَدَوَد ...».[10]

آقایـانِ دکتـر مُحَمَّدرضـا بَرزگَـرِ خالِقـی و دکتـر تـورَجِ عَقْدایـی، در گزارِشِ بیْت نوشته‌اند:

«**پرگار:** ابزار هندسـی برای کشـیدن دایره که دارای دو شـاخه است؛ یک شاخهٔ متحرّک که در کنار حرکت می‌کند و یک شاخهٔ ثابت که در میان دایره است و نقطهٔ مرکزی را رسم می‌کند.

تشـبیه: آن (آن کسـی) به نقطهٔ پرگار مانند شـده اسـت. / جناس لاحق: گنج، کنج / تناسب: نقطه، پرگار.

---

۵. در بَعضِ نُسَخ: مانَد.

۶. در بَعضِ نُسَخ: طبلهٔ.

۷. کلّیّاتِ سَـعدی، به‌اِهتِمامِ مُحَمَّدعَلیِ فُروغی [با هَمکاریِ: حَبیبِ یَغْمائی]، [بازْچاپ زیرِ نَظَرِ بَهاءالدّینِ خُرَّمْشاهی]، چ: ۱۵، تهـران: مُؤَسَّسهٔ اِنتِشـاراتِ أَمیرکَبیـر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۴۸۳ و ۴۸۴، غ ۲۰۱؛ و: کلّیّاتِ سَـعدی، به‌کوشـشِ بَهاءالدّینِ خُرَّمشـاهی، چ: ۵، تهـران: اِنتِشـاراتِ دوسـتان، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۴۳۱ و ۴۳۲، غ ۲۰۱؛ و: متنِ کامِلِ دیوانِ شیخِ أَجَل سَـعدیِ شیرازی، به‌کوشـشِ مُظاهِرِ مُصَفّـا، بازخوانی و ویرایش: أَکـرَمِ سُـلطانی، چ: ۱، تهـران: اِنتِشـاراتِ روزنـه، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۴۲۶، غ ۲۳۰؛ و: کُلّیّاتِ سَـعدی، تَصحیح، مُقَدّمه و تَعلیقات از: کَمالِ اِجتِماعیِ جَنَدَقی، چ: ۲، تهـران: اِنتِشـاراتِ سُـخَن، ۱۳۸۰ هـ. ش.، ص ۴۱۷ و ۴۱۸، غ ۲۰۱؛ و: غَزَلهایِ سَـعدی، به‌اِهتِمامِ: إسـماعیلِ صارِمی. و. حَمیدِ مُصَدِّق، چ: ۱، تهران: نَشرِ البُرز، ۱۳۷۶ هـ. ش.، غ ۲۰۱ (فاقِدِ بیتهایِ ۱۲ و ۱۳)؛ و: غَزَلیّاتِ سَـعدی، به‌تَصحیحِ حَبیبِ یَغْمائی، به‌کوشـشِ: مَهـدیِ مَدائِنی، چ: ۲، تهـران: پژوهِشـگاهِ عُلـومِ إنسـانی و مُطالَعـاتِ فَرهَنگی، ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۱۰۸، غ ۱۳۱ (فاقِدِ بیتهایِ ۲ و ۱۲ و ۱۳)؛ و: کلّیّاتِ سَـعدی، تَدقیق در مَتن و مُقَدِّمه از: دکتر حَسَنِ أَنوَری، چ: ۱، تهران: نَشرِ قَطره، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۴۰۷، غ ۲۲۷ (فاقِدِ بیتِ ماقَبلِ آخر)؛ و: غَزَلهایِ سَعدی، تَصحیح و ...: دکتر غُلامحُسَینِ یوسُفی، به‌اهتمامِ: دکتر پَرویزِ أَتابکی، و دَسـتیاری: بانـو رفعَـتِ صَفیِ نیا، چ: ۱، تهران: اِنتِشـاراتِ سُـخَن، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۶۸، ش ۱۴۱ (فاقِدِ بیتهایِ ۲ و ۱۲ و ۱۳)؛ و: کلّیّاتِ سَـعدی، به‌تَصحیحِ فَصیحِ المُلکِ شوریده، به‌خَطِّ میرزا مَحمود أَدیبِ مُصطَفَوی، چ: ۱، شیراز: اِنتِشاراتِ أَدیبِ مُصطَفَوی، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۲۶۰ و ۲۶۱ (فاقِدِ واپَسین بیْت).

۸. غَزَلهایِ سَعدی، به‌کوششِ نورالله ایزدپَرَست، چ: ۲، تهران: دانِش، ۱۳۶۲ هـ. ش.، ۱ / ۲۷۲.

۹. دیوانِ غَزَلیّاتِ اُستادِ سُـخَن سَـعدیِ شیرازی، با مَعنی واژه‌ها و شَرحِ أَبیات و ... به‌کوششِ: دکتر [سَیّد] خَلیلِ خَطیب رَهبَر، چ: ۱۰، تهران: اِنتِشاراتِ مَهْتاب، بی‌تا، ۱ / ۲۹۷.

۱۰. غَزَلیّاتِ سَـعدی، مُقابله، إعرابْگُذاری، تَصحیح، توضیحِ واژه‌ها و اِصطِلاحات، مَعنایِ أَبیات و تَرجَمهٔ شِـعرهایِ عَرَبی: کاظِمِ بَرگ نیْسـی، ویراسـتِ ۲، چ: ۱، تهران: شرکتِ اِنْتِشاراتیِ فِکرِروز، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ۲ / ۴۸۶.

معنی: آن کسی به گنج دست یافته است که همانند نقطهٔ مرکز دایرهٔ[11] آرام گیرد و نه اینکه مثل پرگار سَرگردان باشد».[12]

خانمِ فَرَحِ نیازکار نوشته‌اند:

«**آن (شخص) چون نقطهٔ پرگار:** تشبیه. ‖ **بر سر گنج بودن:** کنایه از به مقصود رسیدن. ‖ **پرگار:** ابزاری هندسی برای کشیدن دایره و خطوط. **معنی بیت:** آن که همانند نقطه‌ای، خلوت اختیار کرده و به گوشه‌ای نشسته و همانند پرگار سرگردان بدین سو و آن سوی نمی‌رود، گویی پای بر گنج دارد و به مقصود خود رسیده است».[13]

بَعضِ شُرّاحِ شِعرِ سَعدی، گویا نُکته‌ای إیضاح‌کردنی در این بیْت ندیده‌اند و به هررویْ در گُزارِشِ آن قَلَمی نَفَرسوده‌اند.[14] برخی هم، از بُنْ این بیْت را نیاورده‌اند تا بخواهَند گُزارْدْ.[15]

مَعنایِ کُلّیِ بیْت، البتّه بیش‌وکَم روشَن است و گُزارَندگان نیز گویا در فَهمِ آن، جُز در بَعضِ نِکاتِ ریز، تَباعُدی نیافته‌اند. نمونه را، بَرخی، در فَهمِ واژهٔ «نُقطه»، بر «مرکزِ دایره» پای فَشُرده‌اند و برخی، بظاهِر، «نُقطه» را به مَعنایِ أَعَمّ آن لِحاظ کرده‌اند که گُمان می‌کُنَم حَق نیز به دَستِ هَمین گُروهِ أَخیر باشَد.[16]

باری، نُکتهٔ دیگری هم در این بیْت هست و آن، به پندارِ صاحِبِ این قَلَم، گوشهٔ چشمِ شاعِرانه‌ای است که سَعدی به یک سُنَّتِ کِتابَتی و رَسْمِ‌الْخَطّیِ روزگارِ خویش داشته، و با تَکیه بر آن، در کنارِ مَعنایِ أَصلی، تَصَوُّر و تَصویرِ هُنَرمَندانهٔ دیگری را نیز به ذِهنِ خوانَنده و شنَوَندهٔ سُرودهٔ نَغز و پُرمَغزِ خویش إلْقا می‌کرده است.

مَعنایِ کُلّیِ بیْت، البتّه بیش‌وکَم روشَن است و گُزارَندگان نیز گویا در فَهمِ آن، جُز در بَعضِ نِکاتِ ریز، تَباعُدی نیافته‌اند. نمونه را، بَرخی، در فَهمِ واژهٔ «نُقطه»، بر «مرکزِ دایره» پای فَشُرده‌اند و برخی، بظاهِر، «نُقطه» را به مَعنایِ أَعَمّ آن لِحاظ کرده‌اند که گُمان می‌کُنَم حَق نیز به دَستِ هَمین گُروهِ أَخیر باشَد.

آن تَصَوُّر و تَصویر، به شیوهٔ شناختهٔ کتابتِ حرفِ «گاف (به‌اصطلاح: کافِ پارسی)» بازمی‌گشت. امروز ما از برایِ بَرنمودنِ تَفاوُتِ «کاف (به‌اصطلاح: کافِ تازی)» و «گاف (کافِ پارسی)»، بر رویِ گاف، یک سرکشِ إضافی می‌گُذاریم. در آن روزگاران، شیوهٔ شایعی بود که بسیاری از کاتِبان، از برایِ بَرنمودنِ تَفاوُتِ «کاف (کافِ تازی)» و «گاف (کافِ پارسی)»، گاف را به ریختِ همان کاف می‌نوشتند و آنگاه نُقطه‌ای یا نُقطه‌هائی بر رویِ آن می‌نِهادند تا از کاف مُتَمایز شَوَد. خَیال می‌کُنَم سَعدی به هَمین «نُقْطه» نِهادن بر رویِ «کاف» (مَثَلًا در کَلِمَهٔ «کنج») و تَبدیلِ آن - از این طَریق - به «گاف» نَظَر داشته است، و آنجا که فرموده:

آن بَر سَرِ گَنْجَست که چون نُقْطه به کُنْجی
بنْشِیْنَد و سَرگَشْته چو پَرگار نَباشَد،

در کنارِ آن مَعنایِ أَصلیِ بیْت که بیش‌وکَم مَلْحوظ و مَشْمولِ رای و رُؤْیَت و رَویَّتِ شارِحان نیز اُفتاده است، این تَصَوُّر و تَصویر را نیز به ذِهنِ خوانَنده و شنَوَنده دَر می‌افگَنده است و موهِم بوده که:

وَقتی «نُقْطه» بَر سَرِ «کاف» می‌نشینَد، آن را «گاف» می‌کُنَد؛ یعنی هرگاه «نُقْطه» بَر سَرِ «کنج» بنشینَد، آن را «گنج» می‌گردانَد و در واقِع، نُقطه‌ای که بَر سَرِ «کنج» نشسته است، بَر سَرِ «گنج» نشسته؛ دُرُست چونان کسی که نُقطه‌وار (و کناره‌جویانه و خَلوَتْ‌گُزینانه) به «کُنج»ـی می‌نشینَد؛ چُنین کَسی هَم بَر سَرِ «گَنج» نشسته است.

---

۱۱. کذا فی الأصل!

۱۲. شَرحِ غَزَلهایِ سَعدی، به‌کوشِشِ: دکتر مُحَمَّدرضا برزگَرِ خالِقی ـ و. دکتر تورَج عَقْدایی، چ: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ زَوّار، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ۱ / ۴۴۸.

۱۳. شَرحِ غَزَلیّاتِ سَعدی، فَرَح نیازکار، چ: ۱، تهران: اِنتِشاراتِ هِرمِس (با هَمکاریِ: مَرکَزِ سَعدی‌شناسی)، ۱۳۹۰ هـ. ش.، ص ۵۸۴.

۱۴. نمونه را، سَنج: غَزَلیّات و قَصایدِ سَعدی، به‌کوشِشِ: غُلامرضا اَرژَنگ، چ: ۱، تهران: نَشرِ قَطره، ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۵۲۷؛ و: غَزَلیّاتِ شیخ شیراز سَعدی، مُقَدَّمه و شَرح: بَهاءالدّینِ اسکَندَری، چ: ۶، تهران: مُؤَسَّسهٔ اِنْتِشاراتِ قَدْیانی، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۲۸۶.

۱۵. سَنج: گُزیدهٔ غَزَلیّاتِ سَعدی، اِنْتِخاب و شَرح: دکتر حَسَنِ أَنوَری، ویرایشِ دُوُم، چ: ۱۱، تهران: نَشرِ قَطره، ۱۳۸۵ هـ. ش.، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۱۶. کَما اینکه خَیال می‌کُنَم شایَد به **سَرگَشتگیِ پَرگار** هَم، عِلاوه بَر سَرگَردانی و دَوَران. که مَعنایِ أَصلیِ مَلْحوظِ شاعِر است ـ از چشم‌اندازِ دیگر نیز تَوان نگریستَن. آیا سَعدی به «گَشتگی (= اِنحِنا)»ای که در سَرِ (/ یک سَر یا هَر دو سَرِ) بَعضِ پَرگارها هَست، گوشهٔ چشمی نَداشته است؟ ... راستی، پَرگارها، در روزگارِ شیْخ، چه ریختها و ساختارهایی داشته‌اند؟

سَعدی، از برایِ مُخاطَبانی شِعر می‌گُفته است که با سُنَّتِ کِتابَتیِ مَزبور آشنا بوده‌اند، و لِذا - به گمانِ مَن - چشم می‌داشته است که ایشان بدین ریزه‌کاریِ هُنَرینِ کَلامِ او نیز مُنتَقِل شَوَند.

توضیحًا، از بَرایِ بَعضِ طَلَبهٔ فُنونِ أَدَبیَّت که شایَد با سُنَنِ کِتابَتیِ گُذَشتگان نیک آشنا نَبوده باشَند، عَرض می‌کُنَم:

زمانی که أَلِفبا و رَسمُ‌الْخَطِّ عَرَبی از برایِ کِتابَتِ زبانِ فارسی به خِدمَت گرفته شُد، یکی از پُرسمانهایِ اندیشه‌بَرانگیز از بَرایِ کِتابَتگَران این بود که آواهایِ فارسیی را که در عَرَبیِ فَصیح (/ رَسمی) به کار گرفته نمی‌شَوَد و در أَلِفبا و رَسْمُ‌الْخَطِّ عَرَبی ابزار و تَمهیدی از بَرایِ فَرانمودَنِ آنها در کار نیست، چه‌سان نشان دِهَند و به قیْدِ کِتابَت آرَند.

یکی از تَمهیداتی که از بَرایِ بِرونْ‌شُدن از این تَنْگنا اندیشیده شُد، تَصَرُّف در بَعضِ حُروفِ أَلفبایِ عَرَبی و ساختنِ ریختی مُتَفاوِت بود که در خدمتِ نمایشِ آوایِ مُتَفاوتِ موردِ نَظَر واقع شَوَد؛ از جُمله با کاربُردِ نُقطه‌هائی که به حَرفِ مُتَعارَفِ پیشین إِلْحاق می‌شُد.[۱۷]

نویسَندگانِ زبانِ فارسی، بَرایِ نمایشِ «گ» که در أَلِفبایِ عَرَبی وُجود نداشت، در حرفِ «ک» تَصَرُّف کردند و با افزودنِ نشانه‌ای (مَثَلًا: نُقطه‌هائی) بر آن «گ» را نمایش دادند، چُنان که در عَصرِ ما نیز نمایشِ «گ» با قرارگرفتنِ سرکش بر رویِ «ک» صورَت می‌پذیرد.[۱۸]

این نَحوهٔ تَصَرُّف، در میانِ خودِ عَرَبی‌زبانان هم پیْ گرفته شُده است؛ چُنان‌که حرفِ فرنگیِ «V» را که غالِبًا در تَعریب به «ف» تَبدیل می‌شود (مِثلِ: ویتنام ← فیتنام / ویتامین ← فیتامین / واتیکان ← الفاتیکان)، أَخیرًا گاه به حَرفِ دیگری بَدَل می‌گردانَند که با سه نُقطه نوشته می‌شود («ڤ» / مِثلِ: ویتامین ← ڤیتامین) و در تَرتیبِ أَلِفبائیِ فرهنگها، در حرفِ «ف» جای می‌گیرد.[۱۹]

از قَضا، در قَدیم نوعی «ف» در فارسی بوده است که گویا صدایی بینِ «ف» و «و» یا «ف» و «ب» داشته و در دَستنوشتهایِ کهن أَحیانًا آن را با یک «ف / ف» که به جایِ یک نُقطه، سه نُقطه داشته است («ڤ» / «ڤ»)، نشان می‌داده‌اند. نمونه‌هایِ این «ف» که بَعضِ قُدَما آن را «**فاءِ أَعجَمی**» گُفته‌اند، - بِحَمْدِ الله - در کتابهایِ کهنی که نُسخه‌هایِ بسیار قَدیم دارَد چونان الأَبنیه[۲۰] عَن حَقائِق الأَدویه و هِدایَة الْمُتَعَلِّمین فِی الطِّبّ و تَفسیرِ قُرآنِ پاک و تَرجُمان البَلاغَه رادویانی و تَفسیرِ سورآبادی، مَسْطور و مَحْفوظ و مَشْهود است.[۲۱]

باری، چُنان که گُفتیم از برایِ نمایشِ «گ» به طورِ مُتَمایِز، از «ک» نُقطه‌دار استفاده می‌کرده‌اند.[۲۲]

نمونه را، رونویسگَرِ دستنوشتِ کهنهٔ کتابِ هِدایَة الْمُتَعَلِّمین فِی الطِّبّ، «گ» را با نِهادنِ سه نُقطه بَرفَرازِ «ک» («ک») نمایش داده، و أَسَدیِ طوسی در کتابَتِ الأَبنیه عَن حَقائِق الأَدویه، «گ» را با نِهادنِ سه نُقطه در زیرِ «ک» («ک») مُتَمایِز کرده، و کاتِبِ تَفسیرِ قُرآنِ پاک، از برایِ نمایشِ «گ»، گاهی دو نُقطه و در مَوارِدِ بیشتر سه نُقطه بَرفَرازِ «ک» («ک»، «ک») نِهاده است.[۲۳]

در دستنوشتهایِ کهنِ کتابهایِ دیگر چونان التَّفهیم بیرونی و تَرجُمان البَلاغَه رادویانی و السّامی فِی الأَسامی مَیدانیِ نیشابوری و وَرَقه و گُلْشاهِ عَیّوقی و مَثنَویِ مَعنوی مولویِ بَلخی نیز، این «ک»هایِ نُقطه‌دار که نمودارِ «گ» است، دیده می‌شود.[۲۴]

گاه «ک»هایِ نمودارِ «گ» را، تنها با یک نُقطه (/ عَلامَت) بَرفَرازِ آن مُشَخَّص می داشته‌اند.[۲۵]

کتابَتِ «ک»هایِ نُقطه‌دار از برایِ نمایشِ «گ»، در بَعضِ دَستنوشتهایِ مُوَرَّخِ ۷۶۱ و ۷۷۷ و حَتّیٰ ۸۶۴ و ۸۷۳ و ۹۸۲هـ. ق، یَعنی دَهه‌ها و سَده‌ها پَس از وَفاتِ سَعدی، هم دیده می‌شَوَد؛[۲۶] و هَمین بَسَنده است تا فَرانمایَد نشستنِ نُقطه بَرسَرِ «**کُنج**» و تَبدیلِ آن به «کَنج / کُنج / **گَنج**»،

۱۷. ساختَنِ حَرفی از حَرفِ دیگر با افزایشِ نُقطه‌هایِ آن، پیشینهٔ دراز دارَد. نمونه را، سَنج: تاریخ زبانِ فارسی، دکتر پَرویزِ ناتِل خانلَری، چ: ۲، تهران: نَشرِ نو، ۱۳۶۵ هـ. ش.، ۱ / ۳۲۹.

۱۸. این نوشتنِ «گ» با دو سَرکش که امروز شایع است، گویا از حُدودِ سَده‌هایِ یازدَهُم و دَوازدَهُمِ هِجری رَواج یافته باشَد.

سَنج: به یادِ قَزوینی، به‌کوشِشِ: ایرَجِ افشار، چ: ۱، تهران: بُنیادِ موقوفاتِ دکتر مَحمودِ اَفشار، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۲۵۹ و ۲۷۲.

۱۹. نگر: فَنِّ تَرجَمه: أُصولِ نَظَری وعَمَلیِ تَرجَمه از عَرَبی به فارسی و فارسی به عَرَبی، دکتر یَحییٰ مَعروف، چ: ۶، تهران: سازمانِ مُطالعه و تَدوینِ کُتُبِ عُلومِ إنسانیِ دانِشگاهها (سَمت) ـو. کِرمانْشاه: دانِشگاهِ رازی، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۶۹.

۲۰. بَعضِ فُضَلا، به جایِ «**الأَبنیه**»، «**الأَبنیه**» می خوانَند. بَحث در این دِگَرخوانی و داوَری دربارهٔ صَواب و خَطایِ آن، از حوصلهٔ این سُخَنْگاه بیرون است.

۲۱. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۵۹ و ۱۷۲ ـاز مَقالهٔ «رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی در قرنِ پنجُمِ هجری» به قَلَمِ دکتر جَلالِ مَتینی ـو: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۴، ش ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ ـاز مَقالهٔ «تَحَوُّلِ رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی از قرنِ ششم تا قَرنِ سیزدهُمِ هجری» به قَلَمِ هَمو؛ و: تاریخِ زبانِ فارسی، دکتر پَرویزِ ناتِل خانلَری، چ: ۲، تهران: نَشرِ نو، ۱۳۶۵ هـ. ش.، ۲ / ۴۶ و ۴۷؛ و: وَزنِ شِعرِ فارسی، هَمو، چ: ۲، تهران: اِنتِشاراتِ توس، ۱۳۶۷ هـ. ش.، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ و: سَبَک‌شناسی (تاریخِ نَظَوُّرِ نَثرِ فارسی)، مُحَمَّدتَقیِ بَهار (مَلِکُ‌الشُّعَرا)، چ: ۴، تهران: کتابهایِ پَرَستو (با سَرمایهٔ مؤَسَّسهٔ اِنتِشاراتِ أَمیرکَبیر)، ۱۳۵۵ هـ. ش.، ۱ / ۲۱۶؛ و: مَسائِلِ تاریخیِ زبانِ فارسی (مَجموعهٔ مَقالات)، دکتر عَلیِ أَشرَفِ صادِقی، چ: ۱، تهران: اِنتِشاراتِ سُخَن، ۱۳۸۰ هـ. ش.، ص ۲۵۸ ـ۲۶۰.

۲۲. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۵۹ ـاز مَقالهٔ «رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی در قرنِ پنجُمِ هجری» به قَلَمِ دکتر مَتینی ـو: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۴، ش ۲، ص ۱۲۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ ـاز مَقالهٔ «تَحَوُّلِ رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی از قرنِ ششم تا قَرنِ سیزدهُمِ هجری» به قَلَمِ هَمو ـو: به یادِ قَزوینی، به کوشِشِ: ایرَجِ افشار، چ: ۱، تهران: بُنیادِ موقوفاتِ دکتر مَحمودِ اَفشار، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۲۶۱ و ص ۲۵۶ ـ۲۵۸ و ۲۶۲ ـ۲۷۰.

۲۳. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۳، ش ۲ و ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴ ـاز مَقالهٔ «رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی در قرنِ پنجُمِ هجری» به قَلَمِ دکتر مَتینی ـو: ویژگیهایِ إملائیِ دَستنویسِ تفسیرِ قُرآنِ پاک، حُسَینِ داوَریِ آشتیانی، چ: ۱، تهران: فرهنگِستانِ زَبانِ ایران، ۱۳۵۷ هـ. ش.، ص ۱۷ ـ۳۱.

۲۴. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۴، ش ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ ـاز مَقالهٔ «تَحَوُّلِ رَسْمُ‌الْخَطِّ فارسی از قرنِ ششم تا قَرنِ سیزدهُمِ هجری».

۲۵. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۴، ش ۲، ص ۱۵۸ ـاز هَمان مَقاله.

۲۶. نگر: مَجَلّهٔ دانِشکَدهٔ أَدَبیّاتِ مَشهَد، س ۴، ش ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۷ و ۱۵۰ ـاز هَمان مَقاله.

برایِ سَعدی و مُخاطَبانَش، چه مَفهومِ مَلْموسِ مَأْنوسی بوده است.

***

بَرخی از ما عادَت کرده‌ایم اینگونه صَنْعَتْ‌کَردَنْ‌ها را در سُخَنِ حافِظ ببینیم و حَتّیٰ بتَکَلُّف بجوییم؛ و در سُخنِ سَعدی، نه.

حَق، آن است که شِعرِ خواجه، به عَروسی هَرهَفتْ‌کَرده[۲۷] می مانَد، مُحَلّیٰ به حِلْیَتهایِ گوناگون، در غایَتِ تَحَفُّل و تَجَمُّل، افسانه‌سان و پُرافسون، و سُخَنِ شیْخ، به خوبْرویی شاداب و رَخشنده‌روی، چابُکْ‌خَرام و شیرینْ‌کار، از حِلْیَتِ عارِضی عاریْ‌گونه و از مَحاسِنِ خُداداد بَرخوردار.[۲۸] لیک غافِل نَباید بود که خوبْرویانِ بی‌بَزَک نیز گاهْگاه پیرایه‌ای بر خویش می‌بَندَند؛ گوشْواری در گوش می‌آویزَند، یا گَردَن‌آویزی بَر گَریبان یَله می کُنند، که تَلَأْلُؤِ دِلْرُبایِ آن را جُز با دَقیقْ‌شُدن و خیره‌ماندن در حَرَکات و سَکَناتشان نمی‌توان صیْد کرد. از برایِ شِکارِ چُنین جلْوه‌ها و درَخْشِش‌هایِ جانْفَزا، دیدهٔ «نَظَربازانِ حِرفه‌ای»، بکار است! هَمانان که به شیوهٔ نَظَر از نادِرانِ دورانَند![۲۹]

خُداوَندِ سُبْحان همهٔ ما را از خیرگی و خیره‌سَری مَصون و مَحفوظ داراد! اصفهان / ۱۳۹۵ هـ. ش.

زمانی که أَلِفبا و رَسم‌الْخطّ عَرَبی از برایِ کِتابَتِ زبانِ فارسی به خِدمَت گرفته شُد، یکی از پُرسمانهایِ اندیشه‌بَرانگیز از بَرایِ کِتابَتگَران این بود که آواهایِ فارسیی را که در عَرَبیِ فَصیح (/ رَسمی) به کار گرفته نمی‌شَوَد و در أَلِفبا و رَسْم‌الْخطّ عَرَبی ابزار و تَمهیدی از بَرایِ فَرانمودَنِ آنها در کار نیست، چه‌سان نشان دِهَند و به قیْدِ کِتابَت آرَند.

---

۲۷. «هَرهَفتْ‌کَرده»، در اصطلاحِ قُدَما، وَصفِ کسی است که در تَداوُلِ امروز گویَند: «هَفت قَلَم آرایش کرده است».

«**هَرهَفت**، بروزنِ زَربَفت، به مَعنیِ آرایِش باشد مُطلقًا؛ و آرایِش و زینَتِ زنان را نیز گویند که آن حَنا و وَسمه و سُرخی و سفیدآب و سُرمه و زَرَک باشد که زَروَرَق است، و بَعضی هَفتم را غالیه گفته‌اند که خوشبویی باشد، و بَعضی خالِ عارِضی را گفته‌اند که از سُرمه به کُنجِ لَب یا جاهای دیگر از رُخساره گُذارَند». (بُرهانِ قاطِع، مُحَمَّدحُسَیْن بنِ خَلَفِ تَبریزی مُتَخَلِّص به «بُرهان»، به‌اِهتِمامِ: دکتر مُحَمَّدِ مُعین، چ: ۵، تهران: مُؤَسَّسهٔ اِنتِشاراتِ أَمیرکَبیر، ۱۳۷۶ هـ. ش.، ۴ / ۲۳۲۹).

۲۸. آقایِ دکتر سَعیدِ حَمیدیان، در سَعدی در غَزَل (چ: ۳، تهران: اِنتِشاراتِ نیلوفَر، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۳۴۹)، نوشته‌اند:

«غزلِ سَعدی از نَظَرگاهِ بَدیعی، بهترین نمودگارِ زیبایی ذاتی و سِرِشتی است. [در] بسیاری از أبیاتِ نابِ او، با صنعت به مفهومِ پیرایه‌وار و زنگوله‌ای برگردنِ شعر نیست، یا اگر نیز صنعت دارد، بیشتر از آن دست است که در بَطنِ هر شعرِ خوشی هَست، و من اگر آن را صنعت می خوانَم، جزبه إکراه نیست».

آری، آن «روحِ سادگی و صَفایِ طَبیعیِ شِعر» که گُفته‌اند (از این أَوِستا، مَهدیِ أَخَوانِ ثالِث، چ: ۱۹، تهران: نَشرِ زمستان، ۱۳۹۱ هـ. ش.، ص ۲۲۵)، از خَصائِصِ بارِزِ سخنِ سَعدی است. أَغلَب، در مُواجهه با سُخَنِ شیْخِ شیراز، «اِلتِذاذِ طَبیعی و شِعری» (همان، همان ص) را بر «اِلتِذاذِ بَدیعیِ غیرِ طَبیعی» (همان، همان ص) غالِب می یابیم؛ ... و آفَرین بَر سَعدی!

بمانَد که اِلتِذاذاتِ بَدیعی نیز در جایِ خود اَرجی ویژه دارَد، و لابُد شِعرِ حافِظ و جُز حافِظ را که به صَنعَتگَری مولَّع‌تر بوده‌اند، از این دَر، سَزایِ تَقْریع نَبایَد شمرد.

کیست که نَداند آنجا که بارانِ اِتّهام بَر سَرِ سُخَنوَرانِ بُزُرگِ پیشین بارانیده‌اند و به گُناهِ گرویدَنشان به اِلتِذاذاتِ بَدیعی و فاصله‌گرفتن‌شان از بَلاغَتِ سِرِشتینِ زبان، از بیماری و آلودگی و مَسمومیَّت و مَمسوخیَّتِ زبان و ذائِقهٔ هنریشان سُخَنها رانده‌اند (سَنج: از این أَوِستا، چ: ۱۹، ص ۲۲۴ - ۲۳۰)، این داوری، نه یکسَره سُخَنْ‌سَنجانه، که آمیخته به أَغراضی است بیرون از قَلَمروِ سُخَنْ‌سَنجی، و در پیوند با خُصومَتی کور با تَبادُلاتِ أَدَبیِ عَرَبی و فارسی.

از کسی که سودایِ «مَرْدُشتیگَری»؟! داشت، و بی‌پَروا أوهامِ «هَزْل‌ناکِ خود را در بابِ درآمیختَنِ آیینهایِ زَردُشتی و مَزدَکی و بودایی و بَرآوردَنِ مَعجونی از این سه کیشِ ناهَمساز، به «جِد» مَجالِ طَرح می‌داد (مِنْ جُمله، سَنج: از این أَوِستا، چ: ۱۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴)، و گاه خود را «مَرْدُشتی» می خوانْد تا ... ... (بُگُذریم؛ و آنان که خواهان اند، خود أَحوالِ چُنویی را و ایستارش را در این مقوله، از قَلَمِ شاهِدی عیْنی و هَمنیشینی بینا و مُوَثَّق، در حالات و مَقاماتِ م. اُمیدِ دکتر شَفیعیِ کَدکَنی. تهران: اِنتِشاراتِ سُخَن. بخوانَند) ...؛ باری، از چُنان کَسی، چُنین داوریها غَریب نیست، و در عالَمِ مَخْموری و ناهُشیواری‌هایِ زَبانزَدِ چُنان گویَندگان، چُنین سُخَنان، نامَعهود، نه.

عَجَب از سُخَنْ‌سَنجانِ بیغَرَضِ دانِشوَر است که رِشتهٔ کلامِ چُنویی را در بابِ «تازی‌زدگی» و «بَدیعْ‌زَدگی» پی بگیرَند (نگر: سَعدی در غَزَل، چ: ۳، ص ۳۴۸ و ۳۴۹ و ...) و آنگاه داوَری در بابِ سُخَنوَرانِ بُزُرگ و فَرخُنده‌فال و زبان‌آورانِ سِتُرگ و بی‌هَمالِ گُذَشته را بناگُزیر با بی‌مِهری‌هایِ دِریغ‌انگیزی که نَشایَد، عَجین سازَند!

۲۹. حافِظ می‌فرمود: «به شیوهٔ نَظَر از نادِرانِ دوران باش!».